



۲۰۱۹/۰۱/۰۳

م. اسحاق نگارگر

## آزمون را یک زمانی خاک باش!



من این یادداشت را روز اول جنوری ۲۰۱۶ یعنی سه سال پیش نوشته بودم. روزگاری کفه سیاست ما به نفع اتحاد شوروی سنگین شد و درد سرهای آن تا هنوز رهای ما نکرده است و اینک باز سیاست خارجی ما سخت به نفع امریکا غیر متوازن گردیده است و حال آن که ما با بیطرفی چهل و چارساله خود خو گرفته بودیم و خیر ما در همان بود زیرا حضور و نفوذ امریکا در منطقه برای هیچ یک از همسایگان دور و نزدیک ما قابل قبول نیست و تجربه نشان داده است که امریکا به خاطر ما با هیچ کس طرف شدنی نیست و ما در این عرصه شطرنج پیاده امریکا می مانیم و هرگز فرزین نمی شویم.

به هر صورت اکنون که آوازه های صلح گرم است ما ذهناً باید برای صلح و همدیگر پذیری آماده شویم تا قدرت های بیرونی از نفاق ما به نفع خود استفاده نکنند. نگارگر اول جنوری ۲۰۱۹ برمنگهم

\*\*\* \*\*

## آزمون را یک زمانی خاک باش!

جنگ افغانستان وارد سی و هشتمین سال خود شد. سی و هشت سال جنگ همه تأسیسات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی پیشرفته ترین جوامع را نیز ویران می کند. یک کشور عقب مانده مانند افغانستان هرگز توانایی تحمل سی و هشت سال جنگ را ندارد.

در طول این سی و هشت سال ما چه اندازه نیروی انسانی را تلف کرده ایم، چه اندازه تخم خشونت و نفرت در جامعه خود کاشته ایم و بالاخره چه چیز از این جنگ به دست آورده ایم؟ زنبور این پُرسش ها ذهن هر افغان را نیش می زند. آیا در طول این سی و هشت سال ما به اختیار خود جنگیده ایم؟ اگر پاسخ به این پُرسش مثبت است ما از این جنگ چه می خواستیم و چه می خواهیم و چه چیز از آن به دست آورده ایم یا بعد از این ممکن است به دست بیاوریم؟ ما دیگر عملاً زراعت خود کفا نداریم و اگر دیگران برای ما مواد خوراکی ندهند ما گرسنه می مانیم! زراعت ما به

یک کشت و کار مرگبار یعنی کشت کوکنار و تولید مواد مخدر بدل گردیده است که این آزدهای منفور نه تنها جوانان ما را که جوانان دیگر کشورها را نیز فرو می بلعد.

اگر ما این جنگ را به اختیار و انتخاب خود جنگیده ایم و یا می جنگیم به چه دلیل یک مأمور سابق سی. آی. ای. بی رحمانه پیشینی می کند که جنگ افغانستان پنجاه سال دیگر نیز دوام خواهد کرد زیرا که این جنگ بر سر داعش و طالب نیست بلکه بر سر این است که امریکا می خواهد یک منطقه ستراتیژیک را در تسلط خود داشته باشد و از این منطقه بتواند به آسانی بر چین آسیای میانه، ایران و نیم قاره هند دست تسلط دراز کند؛ که اگر احیاناً آتش یک جنگ سوم جهانی در گرفت پایگاه های ستراتیژیک افغانستان به دردش بخورد. آن مأمور این حقیقت نه چندان پوشیده را برای ما آفتابی می کند که:

- ما به وسیله دیگران جنگانده می شویم تا دیگران به مقصود برسند.
- ما پیادگان شطرنج سیاسی دیگران هستیم که در این عرصه هرگز فرزین نمی شویم بلکه پیاده می جنگیم و پیاده می میریم تا بالاخره یک رقیب بر رقیب دیگر صدای کشت و مات را سر بدهد.
- ما چه بخواهیم و چه نخواهیم همان لعبتکانیم که لعبت بازش دیگران استند.

آن شاعر جوان پشتو برای ارباب بسیار به دقت سروده است که:

## سپینی او توری تاپی تا سره دي

### څوک خلیل زاد څوک اسامه جوړوي

آیا وقت آن نرسیده است که این سی و هشت سال جنگ بر روی ما پیادگان این عرصه شطرنج آب یخ بزند و ما را از این خواب غفلت بیدار کند و از مولانا بشنویم که:

سال ها تو سنگ بودی دلخراش

در بهاران سبزه کی روید زسنگ

آزمون را یک زمانی خاک باش  
خاک شو تا گل بروید رنگ رنگ (?)

من شعر گل الفت را به عنوان یک ارمغان برای یکایک شما به هر قوم و به هر زبان و به هر مذهب و بالاخره به هر دین که استید تقدیم و از شما تقاضا می کنم که به خاطر آینده فرزندان معصوم تان به این جنگ لعنتی بس بگویند که این جامعه دیگر حوصله جنگیدن برای دیگران را ندارد.

اگر شما اراده کنید که جنگید دیگران توان جنگانیدن تان را ندارند. تا خمیر شما نرم است دیگران این خمیر نرم را انگشت می زنند. فاعتبروا یا اولی الابصار. اول جنوری ۲۰۱۶ برمنگهم نگارگر

## گل الفت

دلم امشب هوای گریه دارد که تخم عشق در کشور بکارد

چه پیش آمد که براین باغ ویران به جز آتش دگر چیزی نبارد

\*\*\* \*\*

تو گویی سنگ شد دلها که دیگر گل الفت در ان خشکید یکسر

نمی یابد فغان بینوایان به غیر از چشم و گوش کور یا کر

\*\*\* \*\*

در آن کشور که مروارید عرفان      تلالو داشت در دل های "انسان"  
وزان مسجد که فریادِ اِلها      به سوی عرش می شد بامدادان

\*\* \* \* \* \* \*\*

به هر سو باده پندار نیکو      تَرْنَم ساز الفت بابل او  
شبانگا هان مهتابی وزیبا      همیشه مُرغ حق میخواند یاهو

\*\* \* \* \* \* \*\*

درون خانقه شور سرآهنگ      شرابِ شعر "بیدل" را به صد رنگ  
همی افگند اندر ساغرِ خلق      که آبِ عشق می زد بردلِ سنگ

\*\* \* \* \* \* \*\*

چنان شیطان درین ویرانه امروز      نموده مردمش را کینه آموز  
که در بام و در آن حنظلِ شر      بُود تنها گیاهِ خانمان سوز

\*\* \* \* \* \* \*\*

دراین دریای خون، بیچاره مردم      نموده دست و پای خویش را گُم  
به جُز فریادِ تلخِ گریه ناپید      تو گویی مُرده مُرغان تَرَم

\*\* \* \* \* \* \*\*

پرو ای دل سفر کُن سوی کشور      چو باران بهاری گریه کُن سر  
ز آه آتشین و شعله درد      بزن در وحشت آبادش تو آذر

\*\* \* \* \* \* \*\*

شرابِ دوستی را ارمغان بر      صفا در خانه پیر و جوان بر  
بزن چون آبشاران سر به سنگش      مبر چیز دگر تنها فغان بر

\*\* \* \* \* \* \*\*

بگو آخر خدارا اینچه درد است      که کانون صفا اینگونه سرد است  
میان جنگسالاران بیباک      غرور خود بکوبد هرکه مرد است

\*\* \* \* \* \* \*\*

دلم آری هوای گریه دارد      که تُخم عشق در کشور بکارد  
چه پیش آمد که بر بیچاره مردم      به جُز آتش دگر چیزی نبارد

شب سیزدهم دسمبر ۹۳ ایست هم لندن



تذکر: هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نیشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده معزز را مطالعه کنند، می توانند با "کلیکی" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به "ارشیف" شان رهنمائی شوند!